

به نام خدا

اندیشه های فلسفی فارابی

ابونصر فارابی اصالتاً اهل فاراب در ماوراءالنهر بوده است. گفته شده است که او در دمشق زندگی می کرده است و در عصر خویش از طریق آشنایی با کسانی مثل متی ابن یونس و یوحنا ابن حیلان منطق و فلسفه را می آموزد. فارابی را می توان برجسته ترین شارح آثار افلاطون و ارسطو در زمان خود دانست. از جمله کتاب هایی که او که در زمینه منطق نوشته است) و البته این آثار در واقع شروح و خلاصه هایی بر منطق ارسطویی محسوب می شود) می توان به موارد زیر اشاره کرد: شرح کتاب البرهان، شرح کتاب القیاس. کتاب احصاءالعلوم او جامع ترین مقدمه ای است که بر فلسفه افلاطون و ارسطو نوشته است. یکی از دل بستگی های فکری فارابی این است که درباره سیاست و نقش آن در سعادت فردی و اجتماعی بیندیشد. او خلاصه ای از کتاب قوانین افلاطون را تهیه می کند و همین نشان دهنده تاثیر پذیری وی از افلاطون در زمینه مباحث سیاسی است. فارابی در کتاب فلسفه ارسطوطالیس سعی می کند که بین شناخت سعادت و معرفت نوعی همبستگی ایجاد کند. به نظر او باید بین فلسفه نظری و فلسفه عملی وحدت ایجاد کرد زیرا وحدت این دو برای سعادت انسان در حیات دنیوی و اخروی حائز اهمیت است. در واقع وحدت عقل نظری و عملی به این معنا است که انسان علاوه بر اینکه در زمینه مباحث نظری تدقیق و مطالعه می کند لازم است که در عمل نیز متخلق به اخلاق و حکمت باشد. فارابی سعی می کند که طرحی منسجم و اندام وارانه از علوم می کند ارسطو مطرح می کند ارائه دهد.

به نظر او در منطق ارسطویی مقولات صرفاً از حیث منطقی مورد توجه قرار گرفته اند و در کتاب سماع طبیعی هم به بحث انواع علل یعنی فاعلی و غائی و ضروری پرداخته شده است. طرح فارابی این است که تمام این علوم باید به گونه ای منسجم در رابطه با هم قرار بگیرند؛ برای مثال می توان از موضوعات طبیعت آغاز کرد و نهایتاً ارتباط محرکات جزئی با مبداء اولیه حرکت یعنی خداوند را به عنوان موجودی مافوق طبیعی و غیرمادی بیان نمود. بدین ترتیب می توان بین منطق و طبیعیات و مابعدالطبیعه رابطه ای مبتنی بر وحدت و انسجام ایجاد کرد.

فارابی رساله جالب توجهی درباره نجوم دارد که در آنجا به برخی از اشتباهات رایج منجمان زمانه خود اشاره می کند. به نظر او حوادثی که در جهان رخ می دهد بر حسب روابط علی و معلولی خاصی رخ می دهد ولی برخی منجمان از نادانی مردم سوءاستفاده می کنند و برای مثال خورشید گرفتگی را به نیک بختی یا بدبختی مردمان نسبت می دهند. به نظر او پیشگویی هایی که برخی منجمان درباره اتفاقات آینده بر حسب مشاهده حرکات اجرام سماوی انجام می دهند، بیشتر به خاطر سودجویی است و یا ریشه در عادات و سنت های اشتباه

گذشته دارد. این رویکرد فارابی نشان می دهد که او نسبت به خرافات و یا ادعای کهنات و پیشگویی برخی از مدعیان علم مثل مخالف بوده است.

کتاب الجمع بین رای الحکیمین

شرح فارابی بر دیدگاه های افلاطون و ارسطو در این کتاب به خوبی نشان می دهد که او متأثر از سنت نوافلاطونی بوده است. فارابی سعی می کند که در این اثر دیدگاه های افلاطون و ارسطو را با هم جمع کند و اختلافات میان این دو حکیم را ناشی از بدفهمی شارحان بداند.

در اینجا لازم است که قدری درباره سنت نوافلاطونی که تاثیر بسزائی بر اندیشمندان مسلمان داشته است به اختصار اشاره ای داشته باشیم. سنت نوافلاطونی ریشه در دیدگاه های حکیمی به نام فلوطین یا پلوتینوس دارد که در سال ۲۰۳ میلادی در مصر متولد شد. ذکر این نکته لازم است که فلوطین (پلوتینوس) شخصی متمایز از افلاطون (حکیم یونانی متعلق به قرن پنجم از میلاد) است و این دو متفکر را نباید خلط کرد. اندیشه های فلوطین بر متفکران مسلمان تاثیر بسزائی داشته است. از جمله آثار او می توان به انشادهای یا نه گانه ها اشاره کرد. کتاب دیگری از افلوطین به نام آئولوجیا بر جای مانده است که مسلمانان به اشتباه این کتاب را به ارسطو منسوب می کردند ولی در قرن حاضر مشخص شد که این اثر در اصل از فلوطین است. بدین ترتیب حتی فلاسفه ای که ما به عنوان فیلسوفان مشائی (پیرو سنت ارسطویی) می شناسیم ناگاهانه متأثر از سنت نوافلاطونی یا اندیشه های فلوطین بوده اند که در این میان می توان به کندی و فارابی و ابن سینا اشاره کرد. از جمله اصولی که ریشه در تفکر فلوطین دارد می توان به قاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد (از واحد از ان جهت که واحد است جز واحد صادر نمی شود) اشاره کرد. به نظر او واحد یا خداوند از هر جهت دارای وحدت است و هیچ جهت کثرتی در او نیست. بر همین اساس خلقت یا افرینش مستلزم این است که بین واحد و جهان طبیعت واسطه هایی به نام عقول وجود داشته باشند. متفکران مسلمان مثل فارابی و ابن سینا عقول را همان فرشتگان یا ملائکه دانستند و سعی کردند که بین این آموزه ها و سنت دینی خود مطابقت بدهند. یکی از دیدگاه هایی که در اندیشه فلوطین مطرح بود (ضروری بودن خلقت) است یعنی از نظر او احد چون واجد تمام کمالات است و غنی بالذات است، جهان را به نحو ضروری می افریند. در واقع طبق این دیدگاه موجودات تجلیات و فیوضات احد به عنوان منبع لایزال هستی محسوب می شوند. او از تمثیل خورشید برای توضیح خلقت استفاده می کند یعنی همانطور که خورشید نمی تواند پرتوافشانی نکند، احد یا خدا نیز پیوسته در حال انتقال فیض است. اگر بگوئیم که خداوند همه کمالات را در خودش دارد ولی از انتقال فیوضات خود امتناع یا خودداری می کند، تعطیل فیض پیش می آید که این امر با ذات الهی سازگار نیست. از آنجا که در اندیشه نوافلاطونی بحث (خلقت ضروری) پیش می آید، متکلمان مسلمان که خلقت را فعل ارادی خدا می دانند، به

مخالفت با فیلسوفانی همچون فارابی و ابن سینا پرداختند. در همین زمینه، اختلاف بین ابن سینا با متکلمان اشعری درباره خلقت را بعداً بیان خواهیم کرد.

کتاب آراء اهل المدینه الفاضله

کتاب مهم دیگر فارابی که در آن رابطه الهیات و سیاست را بیان می کند، آراء اهل المدینه الفاضله است. هر چند که فارابی در این اثر از اندیشه های سیاسی افلاطون در خصوص مدینه فاضله، تاثیر می پذیرد ولی به جای اینکه از روش افلاطون در کتاب جمهوری استفاده کند، بحث خود را به شیوه افلوپین آغاز می نماید. او مثل افلوپین خداوند را احد یا واحد می داند که همه اشیاء و پدیده ها ضرورتاً و بر حسب قاعده فیض از آن تحقق می یابد. احد یا خداوند علت نخستین تمام موجودات است و از هر جهت کامل و بدون شریک و مانند است. از دیگر صفاتی که فارابی به احد نسبت می دهد می توان به موارد زیر اشاره کرد: سرمدی، غیر معلول، غیر مادی. صفاتی مثل وحدانیت و حکمت و حیات با ذات احد یکی هستند زیرا اگر این صفات با ذات الهی یکی نباشند شائبه زیادت صفات بر ذات پیش می آید. اگر متفکری صفات مزبور را زائد بر ذات خدا بداند در واقع در ذات الهی قائل به کثرت یا جهات کثیره شده است. احد نه ماده است و نه مقرون با ماده بنابراین باید از سنخ عقل باشد. اینکه فارابی در توصیف احد از (طبیعت عقلانی) سخن می گوید به خاطر این است که فیلسوف با شهود و درون نگری متوجه می شود که قوه عقل با سایر قوای نفس تفاوت عمده ای دارد. قوای حسی مثل بینایی و شنوایی و... برای اینکه ادراکی داشته باشند باید از اشیاء تاثیر بپذیرند ولی فعالیت عقل به گونه ای است که هیچ نوع آمیختگی با ماده ندارد. در واقع عقل در مورد همه چیز قضاوت می کند و این مستلزم این است که در مرتبه ای بالاتر از ماده واقع شده باشد. از سوی دیگر چون احد فاقد ماده است بنابراین ذاتاً عقل بالفعل می باشد. از سوی دیگر واحد، معقول بالذات هم هست چون برای ادراک ذات خود به هیچ واسطه ای محتاج نیست و از ازل تا ابد خود را تعقل می کند. مشاهده او در ذات خویش با نهایت ابتهاج همراه است یعنی ابتهاج موجودی که در نهایت جمال است. بنابراین خداوند نه تنها موضوع مشاهده خودش است بلکه موضوع عشق خویش هم هست. برخی معتقدند که آنچه فارابی درباره این نکته می گوید یادآور تعریفی است که ارسطو از خداوند به عنوان (فکر فکر) یا (اندیشه خوداندیش) دارد. ارسطو معتقد بود که خداوند هیچ موضوعی شایسته تر از خویش برای اندیشیدن ندارد بنابراین خداوند اندیشه خوداندیش است و همواره و علی الدوام به خودش می اندیشد. از همین مبحثی که مطرح کردیم، در فلسفه اسلامی (قاعده اتحاد عاقل و معقول) استخراج می شود. فارابی به همان شیوه ای که در سنت نوافلاطونی رایج است، ادعا می کند که موجود اول از شدت وفور و کمال و وجود همه موجودات را بر حسب ضرورت ایجاد می کند. در این فیضان، احد نیاز به وسائط و ابزار ندارد و هیچ مانع داخلی و خارجی برای تداوم این افاضه قابل تصور نیست. اولین موجودی که از احد افاضه می شود

عقل نخستین است که هم ذات و هم مبداء خویش را تعقل می کند. عقل اول با تعقل مبداء خویش، عقل دوم را صادر می کند و چون ذات خودش را تعقل می کند فلک اقصی به وجود می آید. عقل دوم هم از جهت تعقل مبداء، عقل سوم را ایجاد می کند و با تعقل ذات خود، فلک کواکب ثابته ایجاد می گردد و این سیر تا عقل دهم ادامه می یابد. و به موازات این عقول، افلاک زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر هم ایجاد می شود. در تحت اجرام سماوی، عالم ارضی وجود دارد. در پائین مرتبه عالم عناصر هم هیولای اولی یا ماده نخستین هست و همچنین می توان از عناصر اربعه و معدنیات و نباتات و حیوانات و انسان در عالم ارضی سخن گفت. جریان ترکیب اجسام تحت تاثیر اجرام سماوی صورت می گیرد. انسان خلاصه کائنات است. اولین قوه ادمی غذایی است و به ترتیب قوه حاسه و متصوره و قوه ناطقه قرار دارد. همه این قوا تحت سیطره قوه ناطقه عمل می کنند. قوه ناطقه محل ظهور دو دسته از صور عقلیه است که عبارتند از معقولات بالقوه و معقولات بالفعل. منظور از معقولات بالفعل جواهر مفارقی هستند که ذاتا مجرد از ماده هستند و ذاتا هم عقول و هم معقول بالفعل می باشند. معقولات بالقوه و عقل ناطقه به خودی خود نمی توانند به فعلیت برسند مگر اینکه تحت تاثیر عاملی به نام عقل فعال باشند.

بعد از اینکه فارابی مقدمات فوق را بیان کرد مراتب عقل یعنی عقل بالقوه و بالفعل و بالملکه و عقل مستفاد را دسته بندی می کند. وقتی که انسان به مرتبه عقل مستفاد برسد می تواند حقایق را از عالم معنا یا عقول دریافت کند. (در جلسه بعد ارتباط این مبحث با مدینه فاضله فارابی تبیین میشود).

با آرزوی تندرستی